

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و لو تلف ما فى يد الغابن بأفةٍ أو بإتلافه ففسخ المغبون أخذاً للبدل. و فى اعتبار القيمة يوم التلف أو يوم الفسخ قولان، ظاهر الأكثر الأول.»

فرض اتلاف ما فى يد الغابن

بحث در این فرض است که ما فى يد الغابن تلف شده، که اینجا هم صوری دارد، که اگر ما فى يد الغابن به آفت سماوی و یا به إتلاف خود غابن از بین رفته باشد، در اینجا مغبون بعد از آنکه از خیار فسخش استفاده و معامله را فسخ کرد، آنچه را که در یدش هست به غابن برمی گرداند و غابن قیمت یا مثل مال مغبون را که در یدش تلف شده و یا إتلاف کرده به مغبون می دهد و به تعبیر کلی مغبون بدل آن شیء تالف را از غابن می گیرد.

قیمت يوم التلف یا يوم الفسخ

در اینجا نزاعی واقع شده که اگر ما فى يد الغابن از امور قیمیه بوده و تلف شده، که مغبون می خواهد قیمت را از غابن بگیرد، قیمت چه روزی را باید بگیرد؟ آیا باید قیمت يوم التلف را بگیرد، که يوم التلف قبل از زمان يوم الفسخ است و یا اینکه قیمت يوم الفسخ را باید از غابن بگیرد؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: ظاهر اکثر فقهاء قول اول است که قیمت يوم التلف، یعنی غابن باید قیمت روزی که این مال در یدش تلف شده و یا إتلاف کرده را به مغبون بپردازد، اما بعضی از فقهاء مثل مرحوم شهید اول(ره) در دروس، شهید ثانی(ره) در مسالک و صاحب حدائق(ره) و عده ای دیگری از فقهاء، در مسئله ای که نظیر این مسئله است، عبارتی دارند که ظهور در قیمت يوم الفسخ دارد.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در این دو مسئله، یا باید در هر دو يوم التلف را ملاک قرار دهیم و یا يوم الفسخ را و فرق بین این دو مسئله مشکل است.

آن مسئله این است که اگر عینی را در مقابل عینی معامله کنند، مثلاً بایع کتابی را می فروشد و در مقابل عبابی را می گیرد، که عینی به عینی معاوضه شده و فرض این است که إحد العینین مقبوض و عین دیگر غیر مقبوض است، مثلاً بایع که کتاب را در مقابل عبا فروخته، عبا را گرفته و قبض کرده، اما مشتری هنوز این کتاب را قبض نکرده است.

بعد بایع در بیع دومی عبا را به شیء دیگری می‌فروشد و معامله می‌کند و فرض هم این است که آن عین غیر مقبوض تلف می‌شود، در اینجا بنا بر این قانون که تلف مبیع قبل از قبض، از مال بایع است، ضمان این کتاب بر عهده‌ی خود بایع و از مال او است، یعنی این کتابی که تلف شده، به عنوان مال مشتری تلف نمی‌شود، بلکه به عنوان مال بایع تلف می‌شود و تلف به عنوان مال بایع، معنایش انفساخ بیع است.

بنابراین تردیدی نیست که در اینجا معامله‌ی اول فسخ شده، اما عبا که در معامله دومی فروخته شده بود، در حکم تلف است و فقهاء هم حکم کرده‌اند به اینکه این بیع دوم، بیع صحیح و تامی است، پس در اینجا حکم آنچه را که بایع در بیع اول و دوم انجام داده روشن شد و این حکم فقهاء ظهور در این دارد که بایع، باید قیمت عبا را در روزی که بیع اول منفسخ شده، به مشتری برگرداند که قیمت یوم الإنفساخ را ملاک قرار داده‌اند.

یوم التلف روزی است که بایع در بیع دوم، این عبا را به دیگری فروخته، که عرض کردیم که معنای این معامله‌ی دوم، تلف این عین مقبوض است، اما این روز را ملاک قرار نداده‌اند، بلکه قیمت یوم انفساخ، یعنی همان روزی که آن عین غیر مقبوض تلف شده را ملاک قرار داده‌اند.

شیخ(ره) فرموده: فرق بین این دو مسئله مشکل است، چه فرقی می‌کند که در جایی که یک معامله‌ای بین العینین واقع شده، مسئله‌ی یوم الفسخ و یا یوم الإنفساخ را ملاک قرار می‌دهید، اما در ما نحن فیه که معامله‌ی غبنیه است، قیمت یوم التلف را ملاک قرار می‌دهید؟ لذا فرق بین این دو مسئله مشکل است. البته بعضی از محشین فرق‌هایی را بین این دو مسئله بیان کرده‌اند که خودتان مراجعه بفرمایید.

#### فرض تلف ما فی ید الغابن به سبب إتلاف اجنبی

فرع دیگر این است که اگر ما فی ید الغابن به سبب إتلاف اجنبی از بین برود، که اجنبی آنچه را که در ید غابن است از بین برده، که در اینجا بعد از آنکه مغبون معامله‌ی خودش را فسخ می‌کند، شیخ(ره) فرموده: سه احتمال وجود دارد؛

یک احتمال این است که مغبون حق ندارد که سراغ متلف برود، بلکه مغبون سر و کارش با غابن است، چون مغبون عوض را به غابن رد می‌کند، پس باید معوض یا بدل آن را از غابن بگیرد.

احتمال دوم این است که مغبون بعد از آنکه فسخ کرد، نتیجه این می‌شود عینی که اجنبی آن را إتلاف کرده، چون به عنوان مال مغبون بوده و إتلاف کرده، پس ذمه‌ی متلف اجنبی به مال مغبون مشغول است و لذا مغبون به متلف رجوع می‌کند.

احتمال سوم تخیر است که مغبون بعد از فسخ مخیر است بین اینکه به غابن رجوع کند و یا به متلف اجنبی.

این سه احتمالی است که در اینجا داده شده و بعد این مسئله را تمام می‌کنند.

#### تطبیق عبارت

«و لو تلف ما فی ید الغابن بآفةٍ أو بإتلافه ففسخ المغبون أخذ البذل»، اما اگر آنچه که در ید غابن است، به سبب آفت سماوی یا به إتلاف خود غابن تلف شود و بعد از تلف مغبون فسخ کند، بدل را می‌گیرد، یعنی اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت آن را می‌گیرد.

«و فی اعتبار القیمة يوم التلف أو يوم الفسخ قولان»، حال مغبون باید قیمت چه روزی را بگیرد؟ آیا قیمت باید روز تلف را بگیرد و یا قیمت روز فسخ را؟ در اینجا دو قول است، «ظاهر الأكثر الأول»، که ظاهر اکثر فقهاء قول اول است، که قیمت روز تلف ملاک است.

«و لكن صرّح في الدروس و المسالك و محكى حاشية الشرائع للمحقق الثاني و صاحب الحقائق و بعض آخر»، شهید(ره) در دروس و مسالك تصریح کرده و محکی از محقق ثانی(ره) در حاشیه شرایع و همچنین صاحب حدائق(ره) و بعضی دیگر این است که «أنّه لو اشترى عيناً بعين»، اگر عینی را در مقابل عینی خریداری کند، که در این مثالی که عرض کردیم عبا را در مقابل کتاب داده، «فقبض أحدهما دون الأخرى»، که یکی از دو عین قبض شود، مثلاً بایع عبا را قبض می‌کند، اما مشتری کتاب را قبض نکرده، «فباع المقبوض ثمّ تلف غير المقبوض»، بعد بایع که عبا را قبض کرده، آن را می‌فروشد و بعد آن کتاب که غیر مقبوض است تلف می‌شود، که فقهاء فتوا داده‌اند که در اینجا دو بیع واقع شده؛ یکی بیع کتاب به عبا و بعد از آنکه عبا به بایع منتقل شده آن را فروخته، حال در بیع اول قبل از آنکه مشتری کتاب را قبض کند، تلف شده، که این قانون کلی هست که تلف مبیع قبل از قبض بر عهده‌ی بایع است یعنی این بیع منفسخ می‌شود.

نتیجه این می‌شود که «أنّ البيع الأول ينفسخ بتلف متعلّقه قبل القبض بخلاف البيع الثاني»، بیع اول به سبب تلف متعلق منفسخ می‌شود به خلاف بیع دوم، که اشکالی نداشته و تام است، «فيغرم البائع الثاني قيمة ما باعه يوم تلف غير المقبوض»، فقهاء فتوا دادند که بایع دوم، یعنی بایع عبا باید غرامت بپردازد و قیمت آنچه را که فروخته در روز تلف می‌دهد، منتهی قیمت این عبا را در روز تلف غیر مقبوض، یعنی روز انفساخ می‌دهد، که غیر مقبوض کتاب است و روز تلف کتاب، روز انفساخ عقد است.

«و هذا ظاهرٌ بل صريحٌ في أنّ العبرة بقيمة يوم الانفساخ دون تلف العين»، که این ظاهر بلکه صریح است در اینکه معتبر قیمت روز انفساخ است و روز تلف عین، که روزی است که بیع دوم واقع شده ملاک نیست.

شیخ(ره) فرموده: نفهمیدیم که چرا فقهاء در این مسئله این حکم را بیان کرده‌اند که معتبر قیمت روز انفساخ یا فسخ است، اما در ما نحن فيه در مسئله‌ی غبن، اکثر فقهاء گفته‌اند که: اگر مغبون از خیار غبنش استفاده کرد و بعد دید که مال در ید غابن تلف شده، قیمت روز تلف را إستحقاق دارد، «و الفرق بين المسألتين مشكل»، فرق بین این دو مسئله مشکل است، البته بعضی از محشین چند فرق بین این دو مسئله بیان کرده‌اند، «و تمام الكلام في باب الإقالة إن شاء الله تعالى».

فرع دیگر این است که «و لو تلف بإتلاف الأجنبي رجع المغبون بعد الفسخ إلى الغابن»، اگر اجنبی آنچه را که در دست غابن است تلف کند، در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ یک احتمال این است که مغبون بعد از فسخ به غابن رجوع کرده و قیمت یا مثلش را از او بگیرد، «لأنّ الذي يردّ إليه العوض فيؤخذ منه المعوَّض أو بدله»، برای اینکه غابن کسی است که عوض، یعنی مالی که در ید مغبون است به او رد می‌شود، لذا معوض اگر موجود باشد و یا بدل آن، اگر موجود نیست از او گرفته می‌شود.

«و لأنّ ملكَ القیمة على المتلف»، و دلیل دوم این است که متلف در زمان اتلاف، مال غابن را إتلاف کرده، لذا غابن مالک ذمه‌ی متلف می‌شود.

اما احتمال دوم این است که «و يحتمل الرجوع إلى المتلف»، بگوییم: مغبون بعد از فسخ به متلف رجوع کند، «لأنّ المال في ضمانه و ما لم يدفع العوض فنفس المال في عهده»، برای اینکه مال در ضمان متلف است و مادامی که متلف عوض آن را دفع نکرده، خود مال در عهده‌ی متلف است. اگر کسی مال دیگری را از بین برد، ذمه‌ی این شخص به مالی که از بین برده مشغول می‌شود و مادامی که این مدیون بدل و عوض را دفع نکرده، آن عوض تعیین نمی‌کند و ذمه‌اش به عنوان کلی خود این مال هنوز مشغول است.

لذا اگر غابن یا مغبون با این متلف نسبت به آن مال مصالحه کند و بگوید: قیمت آن مال صد تومان بوده، اما آن را با پنجاه تومان مصالحه می‌کنم، همه‌ی فقهاء گفته‌اند که: این درست است اما اگر صلح را روی قیمت انجام دهد و بگوید: از تو صد تومان می‌خواهم، اما در مقابل صد تومان، پنجاه تومان به من بده، در این صورت خیلی از فقهاء تصریح کرده‌اند که این مستلزم ربا است، که این شاهد بر این می‌شود که آنچه در ذمه‌ی متلف است، خود مال است و نه قیمت آن.

«و لَذَا صَرَّحَ فِي الشَّرَائِعِ بِجَوَازِ الْمَصَالِحَةِ عَلَى ذَلِكَ الْمُتْلَفِ»، لذا مرحوم محقق (ره) در شرایع فرموده: مصالحه‌ی بر آن متلف جایز است، «بما لو صالح به على قيمته لزم الربا»، البته به مقداری که اگر به آن مقدار می‌خواست بر قیمت متلف مصالحه کند ربا لازم می‌آمد.

«و صَرَّحَ الْعَلَمَاءُ بِأَنَّهُ لَوْ صَالَحَهُ عَلَى نَفْسِ الْمُتْلَفِ بِأَقْلَ مِنْ قِيمَتِهِ لَمْ يَلْزَمْ الرِّبَا»، و علامه (ره) فرموده: اگر با متلف بر نفس متلف به کمتر از قیمت مصالحه کند، ربا لازم نمی‌آید، «و إِنْ صَالَحَهُ عَلَى قِيمَتِهِ بِأَقْلَ لَزِمَ الرِّبَا»، اما اگر از اول معقد صلح را روی قیمت ببرد و بگوید: این مقدار پول از تو می‌خواهم، حال این صد هزار تومان را به پنجاه هزار تومان مصالحه کنیم، ربا لازم می‌آید، «بِنَاءً عَلَى جَرَيَانِهِ فِي الصَّلْحِ»، البته بنا بر جریان ربا در صلح.

اما احتمال سوم این است که «و يَحْتَمِلُ التَّخْيِيرُ أَمَّا الْغَابِنُ فَلِأَنَّهُ مَلِكُ الْبَدَلِ»، بگوییم: مخیر است که یا به غابن رجوع کند، چون غابن مالک بدل است «و أَمَّا الْمُتْلَفُ فَلِأَنَّ الْمَالَ الْمُتْلَفَ فِي عَهْدِهِ قَبْلَ أَدَاءِ الْقِيَمَةِ»، و یا به متلف رجوع کند، برای اینکه مال تلف شده، قبل از آنکه قیمت را ادا کند، در عهده‌ی متلف است.

«و إِنْ كَانَ بِإِتْلَافِ الْمَغْبُونِ فَإِنْ لَمْ يَفْسَخْ غَرَمَ بَدْلَهُ»، آخرین فرعی که باقی مانده این است که اگر آنچه را که در دست غابن است خود مغبون تلف کرد، حال اگر فسخ نکرد، بدل را باید بدهد، «و لو أبرأه الغابن من بدل المتلف فظهر الغبن ففسخ»، اما اگر غابن او را از بدل متلف إبراء کند، بعد غبن ظاهر گردد و مغبون فسخ کند، «رَدَّ الثَّمَنَ وَ أَخَذَ قِيَمَةَ الْمُتْلَفِ»، باید ثمن را رد کند و قیمت متلف را أخذ کند، یعنی غابن ثمن را رد می‌کند و قیمت آن چیزی را که تلف شده از مغبون می‌گیرد، ولو إبراء کرده، اما اینکه غابن ذمه‌ی مغبون را إبراء کرده معنایش این است که خسارتش را از مغبون گرفته، حال اگر مغبون فسخ کرد، مغبون مالی را که در یدش هست برمی‌گرداند و غابن باید قیمت آن را به مغبون برگرداند، «لَأَنَّ الْمَبْرَأَ مِنْهُ كَالْمَقْبُوضِ»، چون آن مالی را که إبراء شده است مثل مقبوض است.

«هَذَا قَلِيلٌ مِنْ كَثِيرٍ مَا يَكُونُ هَذَا الْمَقَامُ قَابِلًا لَهُ مِنَ الْكَلَامِ»، این قلیل از آن چیزی است که در این مقام قابلیت بحث دارد، «و يَنْبَغِي إِحَالَةَ الزَّائِدِ عَلَى مَا ذَكَرُوهُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَقَامِ»، اما زائد بر این را إحاله می‌دهیم بر آنچه که فقهاء در غیر این مقام ذکر کرده‌اند، «و الله العالم بالأحكام و رسوله و خلفاؤه الكرام صلوات الله عليه و عليهم إلى يوم القيام».

#### اختصاص یا عدم اختصاص خیار غبن به بیع

مسئله‌ی بعد که مورد إبتلاء هم هست، این است که آیا خیار غبن اختصاص به بیع دارد یا اینکه در غیر بیع، یعنی در جمیع معاوضات جریان دارد؟ مجموعاً از کلمات مرحوم شیخ (ره) حدود پنج نظریه در این بحث استفاده می‌شود؛

1- نظریه اول این است که خیار غبن عمومیت دارد و اختصاص به بیع ندارد.

2- نظریه دوم این است که اختصاص به بیع دارد.

3- نظریه سوم این است که در غیر بیع جریان دارد، إلا در صلح، یعنی خیار غبن فقط در صلح جریان ندارد.

4- نظریه چهارم این است که در خود صلح هم، بین صلح معاوضی و غیر معاوضی تفصیل داده‌اند.

5- نظریه پنجم این است که بین آنجایی که معامله با بناء بر مسامحه برگزار شود، چه بیع باشد و چه صلح و یا بدون بناء بر مسامحه باشد تفصیل داده‌اند.

اما آنچه مهم است این است که شیخ(ره) فرموده: در این مسئله باید روی دلیل خیار غبن پیش بیاییم، اگر دلیل در خیار غبن را قاعده‌ی لاضرر قرار دادیم، چون لاضرر اختصاصی به بیع ندارد و می‌گوید: هر جا که حکمی از احکام شرعی موجب ضرر بر کسی باشد، شارع چنین حکمی را جعل نکرده است، لذا اگر اجاره‌ای هم برقرار شد، که در این اجاره موجر یا مستأجر مغبون واقع شده‌اند، اگر شارع حکم کند به اینکه این معامله، یک معامله‌ی لازمی است، این حکم شارع هم، یک حکم ضرری است و لا ضرر احکام ضرریه را نفی می‌کند.

لذا بنا بر اینکه دلیل را لاضرر قرار دهیم، خیار غبن اختصاص به بیع پیدا نمی‌کند.

اما اگر دلیل در خیار غبن را إجماعات قرار دادیم، چون إجماع یک دلیل لَبّی است و در ادله‌ی لَبّیه باید به قدر متیقن إکتفاء کرد، که قدر متیقن در ما نحن فیه هم فقط بیع است.

همچنین این بحث را می‌کنند اگر دلیل خیار غبن را \*إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ\* یا \*لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ\* قرار دادیم، حکم مسئله چیست؟

بعد شیخ(ره) فرموده: خلاصه اینکه این مسئله خالی از اشکال نیست، برای اینکه از یک طرف أصالة اللزوم را داریم و از یک طرف إجماع و شهرت که معقدش در بیع است و قرینه‌ی سوم هم این است که فقهاء نسبت به جریان خیار غبن در غیر بیع تعرضی ندارند و در خیار شرط تصریح کرده و گفته‌اند که: خیار شرط هم در بیع و هم در غیر بیع جریان دارد، اما در خیار غبن چنین تصویری را بیان نکرده‌اند، که اینها قرینه می‌شود بر اینکه انسان تمایل پیدا کند به اینکه خیار غبن اختصاص به بیع دارد.

#### تطبیق عبارت

«مسألة الظاهر ثبوت خيار الغبن في كلّ معاوضةٍ ماليةٍ»، ظاهر ثبوت خيار غبن در هر معاوضه‌ی مالی‌ای مثل بیع، اجاره و ... است، «بناءً على الاستناد في ثبوته في البيع إلى نفي الضرر»، بنا بر اینکه دلیل در خیار غبن لاضرر باشد، که توضیحش را دادیم، که اگر لاضرر بود، دیگر لاضرر اختصاصی به بیع ندارد و هر جایی که غبن موجب ضرر باشد، در آنجا جریان دارد.

«نعم، لو استند إلى الإجماعات المنقولة أمكن الرجوع في غير البيع إلى أصالة اللزوم»، بله اگر به إجماعات منقول را مستند قرار دهیم، امکان دارد که در غیر بیع به أصالة اللزوم رجوع کنیم، که مرحوم شیخ(ره) در اول خیارات پایه‌گذاری کرده‌اند، که هر جا شک کردیم که آیا معامله‌ای متزلزل است یا لازم؟ گفتیم که: اصل اولی در معاملات لزوم است.

«و ممّن حکى عنه التصريح بالعموم فخر الدين قدّس سرّه في شرح الإرشاد و صاحب التنقيح و صاحب إيضاح النافع»، و از کسانی که تصریح به عموم کرده‌اند، فخر المحققین(ره) در شرح إرشاد و صاحب تنقیح و صاحب ایضاح النافع(قدس سرهما) است.

«و عن إجارة جامع المقاصد: جريانه فيها»، این «واو» استینافیه است که در بحث اجاره‌ی جامع المقاصد گفته‌اند که: خیار غبن در اجاره هم جریان دارد، «مستنداً إلى أنه من توابع المعاوضات.»، در حالیکه مرحوم محقق ثانی(ره) استناد کرده که خیار غبن از توابع معاوضات است.

در اینجا این نکته را دقت کنید که فقیهی مثل مرحوم محقق ثانی(ره) یک استفاده‌ی کلی نسبت به خیار غبن کرده، که ولو ادله انسان را در وادی خیار غبن در بیع می‌کشاند، اما ایشان استظهاری کرده که خیار غبن از خصوصیات بیع به ما هو بیع نیست، بلکه از توابع معاوضه است، یعنی هر جا معاوضه‌ی مالی برقرار شد و غبنی در کار بود، از خصوصیاتش این است که خیار غبن در آنجا جریان دارد.

«نعم، حکى عن المذهب البارع عدم جريانه فى الصلح.»، بله در مذهب البارع گفته‌اند: خیار غبن در صلح جریان ندارد.

شیخ(ره) فرموده: «و لعلّه لكون الغرض الأصلي فيه قطع المنازعة»، شاید برای این بوده است که حکمت و قرض اساسی در صلح قطع منازعه است، لذا اگر بگوییم که: در صلح هم خیار غبن جریان دارد، این خیار غبن طریق و روزنه‌ای می‌شود برای اینکه دوباره منازعه محقق شود، «فلا يشرع فيه الفسخ.»، لذا فسخ در صلح مشروع نیست، اما شیخ(ره) فرموده: «و فيه ما لا يخفى.»، این دلیل خیلی باطل است، برای اینکه دو نوع صلح داریم؛ بله بعضی از مصالحه‌ها برای قطع منازعه است، اما مصالحه‌ای هم داریم که برای تسهیل امر است، مثلاً در جایی که بارهای زیادی وجود دارد، اگر بخواهند آنها را دانه دانه وزن کنند، خیلی وقت می‌گیرد و کار مشکلی است، لذا بایع و مشتری بر سر آن صلح می‌کنند، که در اینجا هم صلح واقع می‌شود، اما صلحی نیست که برای قطع منازعه باشد.

«و فى غاية المرام: التفصيل بين الصلح الواقع على وجه المعاوضة فيجری فيه»، در غایة المرام تفصیل داده بین صلحی که بر وجه معاوضه واقع می‌شود، مثل صلحی که به عنوان بیعی است، خیار الغبن در آن جاری است، «و بین الواقع على إسقاط دعوى قبل ثبوتها ثم ظهر حقية ما يدعىه و كان مغبوناً فيما صالح به»، و بین جایی که مدعی ادعا کرده که مثلاً از تو هزار تومان می‌خواهم و کسی که متشاکى و مدعی علیه است می‌گوید: قبل از اینکه اقامه‌ی دعوا کنی، بیا سر پانصد تومان با هم مصالحه کنیم، سپس حقیقت مدعی روشن می‌شود که مثلاً هزار تومان هم واقعاً طلب دارد و در این مصالحه مغبون شده است.

«و الواقع على ما فى الذم و كان مجهولاً ثم ظهر بعد عقد الصلح و ظهر غبن أحدهما على تأمل.»، این واقع عطف به آن واقع قبلی است، یعنی صلحی که بر ما فى الذمّه مجهول واقع می‌شود، مثلاً می‌دانم که چیزی از عمر می‌خواهم و عمر می‌گوید: هزار تومان است و من می‌گویم: دو هزار تومان است، حال نسبت به آن ما فى الذمّه مصالحه می‌کنیم، اما بعد از عقد صلح ظاهر می‌شود که ما فى الذمّه چقدر بوده و یکی از دو طرف مغبون شده‌اند.

«على تأمل.»، یعنی بین این دو موردی که بیان کردیم، در اینکه صلحی که در معاوضات است، در این دو مورد هم بیاید تأمل وجود دارد.

«و لعلّه للإقدام فى هذين على رفع اليد عما صالح عنه كائناً ما كان»، شاید این وجه تأمل باشد، که چرا صاحب غایة المرام(ره) در این دو مورد تأمل کرده، شاید برای این است که در این دو مورد، بر رفع ید از آنچه که مصالحه کرده، هر مقداری که می‌خواهد باشد اقدام کرده، «فقد أقدم على الضرر.»، پس در این دو مورد بر اسقاط واقع اقدام کرده و در جایی که کسی اقدام بر ضرر کرده، قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد و لذا خیار غبن وجود ندارد.

